

یک استدلال و هزار اما و اگر

تقی روزبه

اگر قبل از وقوع انقلاب بهمین به موازات مبارزه علیه استبداد حاکم، همزمان کارزار پرسشگری و افشاء ولایت فقیه در کانون توجه جامعه بخصوص بخشهای آگاه ترآن قرارمی گرفت، حکومت اسلامی باین سادگی نمی توانست آری به جمهوری اسلامی را از صندوق رأی بیرون بکشد.

نگاهی به فقر استدلال بدیل سازان!

انباشت مطالبات بی پاسخ مانده و تعمیق بحران همه جانبه جامعه ایران باعث شده است که از یکسو جنبش ضد استبدادی- مطالباتی بسرعت از اصلاح طلبان و دخیل بستگان به حکومت سراسرپوسیده و مرمت ناپذیراسلامی فراتررفته و خواهان سرنگونی و العاء کلیت نظام موجود شود و ازسوی دیگربدلیل تشدید سرکوب ها نتواند با آهنگ لازم و متناسب با نفی رژیم، به ایجاد سازوکارهای خود رهان و خود بنیاد لازم برای برپائی بدیل متقابل مبادرت ورزد. شکاف بین دو روند فوق و بطور اخص افول جنبش سبز که تبلورتضاد فوق بود، خلأی را بوجود آورده است که جریانات و بازیگران جدیدی که قائل به کمترین تکان و تغییرات صرفا صوری و بدون دست بردن به ریشه ها هستند، به سودای موج سواری برروی امواج جنبش ضداستبدادی - مطالباتی مردم بیفتند. بی تردید اگرخلأ فوق بوسیله شبکه ها و سازوکارهای مستقل و خود رهان مردمی و استوار بر آگاهی تاریخی آنها پرنشود، همواره این خطر وجود دارد که بوسیله و افسرگرایانی از نوع باصطلاح مدرن پرنشود. آن ها در حالی که چهره خود را بامشتی شعارهای سطحی رنگ ولعاب می دهند و بخشی از جمهوری خواهان شرمگین نیزبه صفوف آنها پیوسته اند، بازگشت به نظام دوره پیش ازانقلاب بهمین را موعظه می کنند. تجربه تحولات تاریخی نشان می دهد که روند تکامل و تکوین جوامع به شکل خطی نیست بلکه چه بسا با جهش های منفی و واپسگرایانه همراه است. ظهورمجدد ناپلئون درتحولات تاریخی فرانسه و یا از گوربرخاستن حکومت ولایت فقیه درایران، یکصدسال پس از انقلاب مشروطه، از نمونه های تیپیک این گونه جهش های منفی است.

جامعه ایران هم استبداد از نوع نظام سلطنت موروثی و هم از نوع ولایت فقیه اش را تجربه کرده و هردو اینها علیرغم جان سختی اشان به گذشته تعلق دارند و جایشان درموزه تاریخ است. گرچه مردم

در انقلاب ۵۷ با قیام گسترده و بی سابقه خود نظام سلطنت را بگورسپردند، اما واقعیت آن است که رخداد مزبور تسویه حساب ناقص و نیم بند با شکلی از سلطنت بود و نه با بن مایه و گوهر اصلی هرگونه استبداد و سلطه طلبی. از این رو شکل دیگری از سلطنت- این بار از نوع فقهاتی- والبتہ به مراتب بدتر از نوع موروثی و کما بیش سکولار قبلی- جایگزین آن گشت. در طی این مدت جنایت ها و عملکردهای فلاکت آفرین حکومت اسلامی آن چنان بوده است که واپسگرایان از نوع سلطنت موروثی ظاهرا احساس روسفیدی کرده و با برخاستن از مدفن تاریخی خود ب فکر صید مقصود از آب گل آلود افتاده اند. گوئی که مردم ایران ناچارند که همواره بین گزینه های بد و بدتر دست به انتخاب بزنند و همچون سیزیف که مغضوب خدایان یونان بود، محکوم به حمل دائم و مکرر باری سنگین به نوک قله هستند. همانطور که اشاره شد مسیروندهای تاریخ بصورت پیوسته و خطی نیست بلکه بدلیل وجود گسست بین دو روند نفی و اثبات و تحت شرایط توازن قوای معینی، همواره خطر تحمیل گذشته با تکیه بر بقایای پایگاه اجتماعی متعلق به لایه ها و اقشار سنتی و واپسگرا و رسوبات فرهنگی آنها وجود دارد. البتہ ظهور و حدوث جهش های منفی در بستربالنده و پیش رونده تاریخی که توسط انسان ها آفریده می شوند، امر طبیعی نبوده و نوعی زایش معیوب است. لاجرم اگر در بار نخست وجه تثرائیک آن ها برجسته است، اما در بار دوم عموما وجه کُمیک آنها غالب است که سبب می شود عروج و افولشان بصورت مضحک و نا پایدار و حتی گاهی تماشائی باشد! چنانکه در مورد حکومت صدروزه ناپلئون پناپارت اول چنین بود. به طعنه می توان گفت که گاهی تاریخ ناچار می شود برای دفن کامل جریاناتی که زما نشان سپری شده و لی جان سختی می کنند، با احضار مجدد آنها به روی صحنه تاریخ، این مهم را بانجام رساند.

ناکامی و انقلاب بزرگ بهمن ۵۷ (که محصول همان عدم تعادل بین وجوه نفی با وجوه اثباتی در جنبش ضد استبدادی ورهائی بود)، حاوی درسهای بزرگی برای پیشروی های بعدی و اجتناب از چالش های آن است: یکی از مهمترین آنها خوردن مهرباطله بر انگاره فراگیری بود که مطابق آن گویا "چو دیو بیرون رود فرشته درآید". در این آزمون بزرگ معلوم شد که دیو فقط منحصر به یک شکل و یا فرد معین نیست و چه بسا رفتن دیوی با فرود آمدن هیولای حتی مهیب تری همراه باشد. دومین درس مهم ابطال جادوی شعار "یدواحدہ و همه باہم" بود که بستر مناسبی برای باززایمان مولودهای معیوب است. این شعار در انقلاب بهمن نتیجه ای جز خلع سلاح اردوی مدافعان واقعی دموکراسی و خود حکومتی مردم، و غفلت از اهمیت سازمان یابی و صف آرائی مستقل آنها نداشت. سومین

درس بزرگ، غفلت از افشای ماهیت نیروهای واپسگرا و سلطه طلب و ضرورت فوکوس کردن بر روی آن ها بود که در متن جنبش ضداستبدادی ورهائی، در دخمه ها و حوزه ها و باورها و بقایای مناسبات کهن جا خوش کرده و با اتکاء به امکانات مالی و نهادها و باورهای مذهبی و حمایت بی دریغ بورواژی سوداگر و قدرت های خارجی، دارای توان بالای موج سواری بودند. و بالأخره باید به چهارمین درس مهم اشاره کرد که همانا فرقه گرائی و عدم همکاری نیروها و جریان های ضداستبدادی و مدافع رهائی پیرامون اشتراکاتشان برغم اختلافاتشان، و بسنده کردن به مقاومت های منفرد و پراکنده بود.

امروزه برخی جریانات لیبرال- رفرمیست که تا دیروز به جنبش سبز دخیل بسته بودند از جای دیگری سر درآورده اند؛ در تلاش برای پیوند با مدافعان نظام سلطنتی و جلب حمایت فعال دولتهای بزرگ برای شکل دادن به آلترناتیو مطلوب خود. درنگ براستیصال و تاریک اندیشی آن بخش از باصطلاح جمهوری خواهانی که برای آزمون بخت خویش و دست یابی به دموکراسی بی یال و اشکم اشان، به نظام های موروثی و کهن، آنهم پس از سرنگونی آن توسط قیام توده ها و در عصر اطلاعات و تحولات پرشتاب جهان کنونی دخیل می بندند، خارج از بحث این نوشته است. اما آنچه که در این نوشته کوتاه فوکوس می شود، فقر استدلال این حضرات در بسته بندی اندیشه های خود و آذین بندی آن است. گوئی رابطه معکوسی بین فقر استدلال با دخیل بستن به نهادهای واپسگرا و معطوف به گذشته وجود دارد و گویا اساسا در این رویکرد هرگونه انتقاد و پرسش گری می تواند بر تقدس و شکوه و فرهیختگی تاج همایونی خدشه وارد سازد. اما جالب تر از آن، کاسه داغ تراز آتش شدن این پهلوان پنبه ها در دفاع از نهاد سلطنت و شخص رضا پهلوی است، چنانکه با بیرون کشیدن شمشیر و سپر و کلاه و افکندن حمایل بردوش خود، گوئی دارند از ناموس اشان دفاع می کنند!. این روزها شاهد مقالات و نوشته های متعددی هستیم که توسط این نوع از عناصر رنگ عوض کرده و یا جمهوری خواهان شرمگین و کاسه داغ تراز آتش در باب دفاع از سلطنت و ائتلاف جمهوری خواهان با آنها ریز چتر دموکراسی بی یال و اشکم نگاشته می شود. از همان قماش جمهوری خواهانی که رضا پهلوی در گفتگوئی اعلام کرد که هفت تن از مشاوران رده اول او را تشکیل می دهند!. گرچه نیازایشان به مشاورانی از جمهوری خواهان شرمگین برای تطهیر و اعاده حیثیت از سلطنت سرنگون شده و برخاستن از مدفن تاریخی قابل درک است، اما بهمان اندازه نیاز این جمهوری خواهان در خدمت گذاری بی شائبه اشان به سلطنت و نقش آن در برپائی نظام جمهوری اشان غیر قابل درک است.

بیراهه نرویم! مسأله ما فوکوس کردن به فقر استدلال این حضرات در وانفسای دفاع از خود و بدیل مورد نظرشان بود:

یکی از آنها اخیراً در مطلبی که در خبرنامه گویا نگاشته بود، مشخصاً مجتبی واحدی را که خود از بازیگران برکشیده و تازه به دوران رسیده توسط مدیای متعلق به این کمپ است و نشان داده است که آماده هرگونه زد و بندهم می باشد، تهدید به کشاندن به دادگاه کرده است! اتهام او توهین و اهانت به رضا پهلوی است و در صورتی که پوزش خواهی صورت نگیرد، وکلاء وی آمادگی دارند تا او را مطابق قوانین ایالتی محل سکونتش در آمریکا به دادگاه بکشانند و سرجایش به نشانند. البته پیش از او خود رضا پهلوی نیز بطور ضمنی در گفتگویی افرادی را که به او تهمت می زنند، مثلاً پیرامون اموال و ثروت های ارث برده از پدرش پرس وجو یا چون و چرا می کنند، تهدید به شکایت و کشاندن به دادگاه کرده بود (ناگفته نماند که پس از این باصطلاح چرب گیری، نوریزاده در تقش محلل برای رفع کدورت و آشتی بین آن ها وارد گود شد). یکی دیگر از مدافعان دیرین و دوآتشه رضا پهلوی، آقای احمد وحدت خواه است که اخیراً در خبرنامه گویا مطلبی با عنوان «[فکر می کنم که در ایران هیچکس از او بزرگتر نیست](#)» درج کرده است. اون نوشته است:

در حالیکه خود رضا پهلوی هیچگاه موضوع شاهزادگی و نماد نیروهای مشروطه خواه بودن خود را که اموری غیر قابل انکار هستند مبنای حضور در این عرصه مبارزاتی نکرده و جز به همبستگی ملی برای ساختن ایران آزاد و آباد فردا تکیه نمی کند] البته نسل ما با مصائب این نوع یقین ها و مکاشفه های درونی در تجربه انقلاب بهمن و ادعاهای خمینی یا همان فرشته ای که در فردای قدرت به دیوی جنون آسا تبدیل شد خوب آشناست] تنی چند از مدعیان قدیمی و تازه بدوران رسیده از چپ و راست او را به این امور ثانوی و بازخواست های غیر منصفانه می کشانند و آخرین آنهم داستان مصاحبه با مجله فوکوس است که اگر کسی آن را ندیده و نخوانده باشد گمان می برد که امروز ایران ما زیر چکمه های خونین پادشاهی به نام رضا شاه دوم قرار دارد که دست رژیم جمهوری اسلامی را از جنایت علیه ملت ما از پشت بسته است.

به عمق استدلال او توجه کنید:

« ازدو حال خارج نیست یا با وقوع انقلاب اسلامی حیات سطنت و مشروطیت نظام پادشاهی در ایران به زعم این منتقدان برای همیشه به تاریخ پیوسته است که دیگر نگرانی از بازگشت آن معنی ندارد. یا آنکه هنوز بختی برای احیای این نظام در یک همه پرسی آزادانه از مردم

ایران باقی مانده است که در آن صورت مخالفت با آن هم جز دشمنی با دموکراسی معنایی ندارد.»

چنانکه ملاحظه می فرمائید براساس استدلال اول، در نزد ایشان گوئی تاریخ یک سناریوی از قبل نوشته شده است که پیوسته و بدور از گسست و بازگشت های منفی پیش می رود. این البته بجز یک تصویر مسخ شده از تاریخ نیست. در تاریخ واقعی هیچ سناریوی از قبل نوشته شده وجود ندارد و مردمان هر عصر و زمانه در پرتو داده ها و امکانات و تجارب و خطاها و آگاهی و توازن نیرو و مصاف های طبقاتی اجتماعی، میزان خرد جمعی و یا گاهی حتی با جنون جمعی خود آن را می سازند (و یا تخریب می کنند). فروپاشی بلوک شرق سابق و یا عروج خمینی از قعر تاریخ جایی برای دخیل بستن به این نوع شبه استدلال ها باقی نگذاشته است. از همین رو این نوع دلیل تراشی ها فقط ببرد خودشان و کسانی می خورد که به تاریخ از قبل نوشته شده اعتقاد دارند. برای آنها کنش گری و مبارزه عملی و نظری بخشی از فرایند ساختن تاریخ بشمار نمی رود. پس بهتراست منتقدین به دست نامرئی تقدیر احترام گذاشته و از مشارکت و نقش آفرینی در فرایند ساختن تاریخ خود و توسط خود دست بشویند.

اما استدلال دوم ایشان، ناظر بر آن است که اگر بفرض قرار است مردم در یک همه پرسی آزاد رأی به بازگشت سلطنت بدهند، در آن صورت مخالفت با آن معنایی جز دشمنی با دموکراسی ندارد!. در این استدلال هم ما با کاریکاتور مسخ شده ای از دموکراسی مواجهیم:

اولاً گوئی هر آنچه که از دل صندوق رأی بیرون کشیده شود، الزاماً دموکراتیک است! نظام هائی چون فاسیسم آلمان و یا ایتالیا مگر از دل رأی و پارلمان بیرون نیامدند؟ مگر خمینی مهر سلطه و هژمونی خود را بر رفراندوم و آراء بیرون آمده از صندوق نکوبید و یا هم اکنون دریونان خشمگین علیرغم نارضایتی اکثریت کوبنده مردم از سیاست ریاضت اقتصادی مگردولت های مدافع و مجری ریاضت اقتصادی از دل صندوق بیرون کشیده نمی شوند؟ و یا نمونه اخوان المسلمین در مصر کنونی در مقابل ما قرار ندارد؟. پس بر طبق ادعای ایشان مخالفت با هیتلر و موسولینی و خمینی و دولتها و سیاست های ریاضت اقتصادی و دیکته شده بر مردم و برکشیده شده توسط نهادها و قدرتهای برتر اتحادیه اروپا جز دشمنی با دموکراسی نیست!

ثانیاً، در وراء دخیل بستن به معجزات و کرامات صندوق که این روزها به مثابه حلال مشکلات و تبلور دموکراسی ورد زبان این حضرات

است، نوعی تصور ساده لوحانه و البته در کنه خود ریاکارانه وجود دارد: صندوق برخلاف آن چه که در ظاهر و به عنوان فصل الخطاب وانمود می شود فاقد نقش مرکزی و سحرآمیزمنتسب به آن است. صندوق ابزاری بی جان و امری پسینی است که مهرمشروعیت به نتیجه اقدامات پیشینی و از قبل صورت گرفته می زند. بنابراین نقش واقعی آن، چیزی جز یک امر تشریفاتی برای رسمیت دادن به روندهای طی شده پیش از انتخابات نیست. در واقع تمامی منازعات و صف آرائی ها و زدوبندها برای تقسیم قدرت و یا تلاش برای کسب هژمونی، کسب پشتیبانی مدیای عظیم قدرت های جهانی و حمایت های مالی و سیاسی و نظایر آنها (تجربه یونان نمونه گویائی از این واقعیت است) پیشاپیش صورت می گیرد. وانگهی آزادی احزاب و بیان و رسانه ها به مثابه یکی از پیش شرط های انتخابات آزاد نیز بیانگر آزادی نقد و تبلیغ گفتمان ها و چون و چرا و پرسشگری در دوره های پیشانتخاباتی است. بنابراین با چنان استدلال های خام و سستی نمی توان به بهانه احترام به صندوق و همه پرسسی و یا به اتهام ایجاد اختلال در روند رهبر تراشی و کاریزماسازی، حکم به بستن دهان ها و دست شستن از انتقاد و بزیرسؤال بردن گفتمان ها کرد و یا مخالفین و افشاء کنندگان را به دادگاهی کردن و نظایرآن تهدید نمود. اگر قبل از وقوع انقلاب بهمن به موازات مبارزه علیه استبداد حاکم، همزمان کارزار پرسشگری و افشاء ولایت فقیه در کانون توجه جامعه بخصوص بخشهای آگاه ترآن قرارمی گرفت، حکومت اسلامی باین سادگی نمی توانست آری به جمهوری اسلامی را از صندوق رأی بیرون بکشد.

۲۷-۰۴-۱۳۹۱ / ۲۰۱۲-۰۷-۱۷

[/http://www.taghi-roozbeh.blogspot.de](http://www.taghi-roozbeh.blogspot.de)

<http://news.gooya.com/politics/archives/2012/07/143390.php> - ۱*

کارزار حمایت از کبودوند - پاریس



شنبه ۲۱ ژوئیه ۲۰۱۲

یک صدا خواستار سلامت و آزادی کبودوند

و دیگر زندانیان سیاسی و عقیدتی شویم

با حمایت و شرکت :

کمیته مستقل ضدسرکوب شهروندان ایرانی

انجمن کُردهای مقیم فرانسه

دادخواهی باید شفاف باشد



منیره برادران

تشکیل کمیسیون حقیقت امر جدائی ناپذیر دادخواهی است. گزارش نهائی آن به مثابه سندی در تاریخ می ماند، به کتابهای درسی راه می یابد برای مقابله با فراموشی و هشدار می شود برای آیندگان که آنچه گذشت دیگر هرگز تکرار نشود.

دادگاه رسیدگی به کشتار زندانیان دهه ۶۰ - دادگاه دهه خونین و یا ایران تریبونال- که مرحله اول آن در لندن برگزار شد، به دلیل حضور و شهادت خانواده‌های داغ دیده و زندانیان سیاسی سابق، اقدامی است ارزشمند در روند دادخواهی علیه جنایتهای جمهوری اسلامی. من دادخواهی را امر ملی می بینم که همگی ما در آن مسئولیت و مشارکت داریم. پس قصد این نوشته که به نکات ناروشن این دادگاه اشاره

دارد، جدا از پیشبرد دادخواهی نیست.

هدف این دادگاه

در بیانیه کارزار تدارک این دادگاه (۱) به تعریف روشن و مشخصی از موقعیت و هدف آن دست نمی‌یابیم. خود را "دادگاه مردمی" می‌خواند که "درکلیت خود از قانون مندی‌های غیردولتی دادگاه راسل پیروی می‌کند" و این سوال را ایجاد می‌کند که آیا دوستان برگزارکننده به دادگاه‌های رسمی که حق و اختیاراتش را در محاکمه جنایتکاران مدیون اتوریته و ارگانهای دولتی یا بین‌المللی است، اصلاً اعتقادی ندارند؟ به عبارت دیگر آیا دادگاه مردمی نشان از برتری آن است یا نشان موقعیت تلخ ما که نه در کشورمان حق و امکان شکایت داریم و نه مقررات دادگاه کیفری بین‌المللی چنین امکانی را به ما می‌دهد؟

اینها سوالات مهمی در امر دادخواهی هستند که در نوشته‌ها و مصاحبه‌های دوستان دست اندکار این دادگاه ناروشن می‌مانند. موضوعات نه تنها ناروشن، بلکه با تناقض همراه می‌شوند. این "غیردولتی بودن" که بارها در بیانیه و حرفهای این دوستان با لحنی پرافتخار تکرار می‌شود، آیا در تناقض با حضور پررنگ پیام اخوان در نقش دادستان این دادگاه نیست؟ قطعاً پیام اخوان چه در نگاه حقوقی به خاطر موقعیت خود به عنوان مشاور در دادگاه‌های بین‌المللی لاهه و چه در موقعیت سیاسی مثلاً مشارکت در فوروم امنیتی بین‌المللی هالیفاکس (۲) نباید چنین دیدگاهی داشته باشد. اگر زمانی پرونده جنایت جمهوری اسلامی به تصمیم شورای امنیت به دادگاه بین‌المللی لاهه کشانده شود، نقش پیام اخوان در آن نباید سوال برانگیز باشد. او حتی می‌تواند به دلیل رابطه‌های سیاسی و نیز جایگاه حقوقی اش در لاهه به این امر کمک کند. کمابینه مطرح کرده است که تلاش می‌کند پرونده ۶۷ را به مراجع قضائی بین‌المللی بکشاند. ناهمخوانی حضور پیام اخوان با "قانون مندی‌های غیردولتی" این دادگاه سوال دیگری هم برمی‌انگیزد: چرا دوستان برگزارکننده در مورد تامین مالی این دادگاه شفاف نیستند؟

یک دادگاه نمادین ساز و برگ دیگری را در دادخواهی برمی‌گزینند. هدف آن روشنگری و جلب افکار عمومی است به همان تناسب تشکیل دهندگان هم باید از موقعیت دیگری برخوردار باشند، موقعیتی چون سابقه فعالیت‌های اعتراضی و مستقل، که به آن اعتبار دهند. می‌دانیم که دادگاه نمادین راسل اعتبار خود را مدیون حضور چنین چهره‌هایی بود. آیا پیام اخوان در نقش دادستان و یکی از برگزارکنندگان

این دادگاه به اعتبار و مستقل بودن نمادین آن لطمه نمی زند؟

اینها پرسشهایی هستند که بحث و تامل در باره آنها ما را در راه پریچ و خم دادخواهی گامی به پیش می برند. متأسفانه دوستان به جای پرداختن به این بحثها و شفافیت بخشیدن به آن به زبان خودنمائی تبلیغاتی متوسل می شوند که شایسته امر دادخواهی نیست.

می نویسند: "فرایند دادرسی دادگاه همچون کمیسیون تحقیق، فرایندی غیرعادی است. چرا که در میان دادگاه های غیردولتی که در یک صد سال اخیر برگزار شده است، نخستین دادگاه مردمی است که علیه یک حکومت اقامه دعوی می کند. دادگاه دهه خونین در نوع خود تنها دادگاهی مردمی است که حکومتی را در محدوده کشور خود به جرم جنایت علیه بشریت به محاکمه می کشد."

باید خاطر نشان کرد که اساساً چه دادگاه راسل و دادگاه های نمادین دیگری که با بهره گیری از تجربه دادگاه راسل تشکیل شدند، نظیر رسیدگی به نقض حقوق بشر در آمریکای لاتین و آفریقای جنوبی در دهه ۷۰ و همچنین دادگاه جهانی عراق در بررسی تهاجم آمریکا به این کشور در سال ۲۰۰۵ و نیز دادگاه راسل برای فلسطین، دعوی شان علیه حکومتها بود. و اینکه جرم اقامه شده جنایت جنگی بود یا جنایت علیه بشریت، تفاوتی نمی کند چه هر دو در سطح بین المللی قابل تعقیب هستند. در خود این بیانیه هم چند سطر بالاتر در معرفی دادگاه نمادین راسل آمده است که " دولت آمریکا را به خاطر حمله به ویتنام و جنایات جنگی که در این کشور مرتکب شده بود مقصر دانست و حکم به محکومیت آمریکا داد."

دادخواهی چه در مقیاس ملی و چه در مقیاس بین المللی عرصه مسابقه و رقابت نیست. این کار امری است پایان ناپذیر و اول و آخر ندارد. هر اقدامی در پیشبرد آن راهی می گشاید برای اقدامات بعدی. قطعاً خود دادگاه راسل هم در بررسی جنایتهای جنگی آمریکا در ویتنام که در نوع خود به عنوان دادگاه نمادین، شاید اولین بود، بی تاثیر از دادگاه بین المللی نورمبرگ نبود.

کمیسیون حقیقت؟

زبانی که امر دادخواهی را به میدان مسابقه تقلیل می دهد، می تواند به واژگونی مفاهیم و نهادها هم بیانجامد. دوستان دست اندرکار تریبونال ایران جلسات پنج روزه لندن را کمیسیون حقیقت نامیدند و "اولین" در نوع خود:

” کمیسیون تحقیق که در ارتباط با رسیدگی به کشتار زندانیان سیاسی تشکیل می شود، پدیده ای غیر عادی خواهد بود. چرا که در بین کمیسیون هایی که تا بحال تشکیل شده نخستین کمیسیونی خواهد بود که منحصرًا توسط مردم و بدون پشتیبانی هیچ دولتی تشکیل می شود. افزون بر این، فرآیند دادرسی این کمیسیون نیز فرآیندی غیرعادی است، زیرا که این نخستین کمیسیون حقیقت یابی خواهد بود که نقض حقوق بشر توسط حکومتی که هنوز بر قدرت است را، مورد رسیدگی قرار می دهد.“

ایکاش دوستان برگزارکننده در استفاده از واژه کمیسیون حقیقت دقت بیشتری به خرج می دادند. در دادگاه راسل در نشستهای مرحله اول که جنبه تحقیق و بررسی داشت و در استکلهم و کپنهاگ برگزار شد، صحبتی از کمیسیون حقیقت نبود. کمیسیون حقیقت مفهوم جدیدی است که در دهه ۸۰ میلادی با پایان یافتن حکومتهای نظامی در آمریکای لاتین- ابتدا در آرژانتین- شکل گرفت. تجربه این کشورها مدلی شد برای دیگران. کمیسیون حقیقت امری است ملی با این کارکرد مهم که جامعه را درگیر موضوعاتی کند که همیشه تحریف و انکار شده اند و نیروی عادت جامعه استبدادزده از رویارویی با آن طفره رفته است. کارکرد اجتماعی و سیاسی این چالشها در آن است که حقوق بشر و حقوق مدنی به گفتمان اجتماعی راه می یابند و در جامعه درونی می شوند.

درست است که کارزار ایران تریبونال در راستای هدف عمومی و مشترک کمیسیون حقیقت، که بررسی و تحقیق در باره جنایتهای گذشته و کمک به روشن شدن حقیقت از زبان خانواده قربانیان و شاهدان می باشد، قرار دارد ولی کار کمیسیون حقیقت فراتر از افشاگری است و امری ملی، وظیفه دیگر کمیسیون حقیقت شناساندن مسئولیت و عملکرد افراد و ارگانها در عملکردهای سیاه گذشته است و این، راه را برای محاکمات می گشاید. نتیجه کار کمیسیون حقیقت می تواند در اعلام جرم علیه جنایتکاران مورد استفاده قرار گیرد. هانطور که در اعلام جرم قاضی اسپانیایی علیه آگوستینو پینوشه و همچنین در محاکمات دیکتاتورهای نظامی آرژانتین چنین شد. (۳)

کمیسیون حقیقت نهاد دولتی نیست ولی باید از اختیاراتی برخوردار باشد که قطعاً نه می توان از حکومتهایی که خود مسبب جنایت بوده اند، انتظار داشت و نه در خارج از ایران از چنین اختیارات و امکاناتی بهره مند هستیم. مثلاً امکان تماس با شاهدان، تامین امنیت آنها و پخش گسترده صدای آنها از طریق رسانه های کشور و همچنین دسترسی به اسناد و مراکز شکنجه.

تشکیل کمیسیون حقیقت امر جدائی ناپذیر دادخواهی است. گزارش نهائی آن به مثابه سندی در تاریخ می ماند، به کتابهای درسی راه می یابد برای مقابله با فراموشی و هشدار می شود برای آیندگان که آنچه گذشت دیگر هرگز تکرار نشود.

نمی توان کمیسیون حقیقت را با وظایفی که فقط در ایران قابل تحقق است، با پنج روز جلسه و آنهم با محدودیتهای ما در خارج از مکان جنایت، تشکیل داد و نباید این توهم را ایجاد کرد که کمیسیون حقیقت کاری تمام شده است. وظیفه ما است که خواست کمیسیون حقیقت را برای فردای ایران به دستور کار تمامی نیروهای سیاسی تحمیل کنیم. باید خواست تشکیل کمیسیون حقیقت را به یک خواست عمومی تبدیل کنیم وگرنه مطمئن باشید که عموم دولتها - حتی حکومتهای پسااستبدادی - میلی به این نوع کارها، که برای آنها دردسربرانگیز است، ندارند.

متأسفانه در بین مخالفان سیاسی و حتی فعالین حقوق بشر ما به ضرورت تشکیل کمیسیون حقیقت در آینده کشورمان توجه لازم نمیشود. ولی این را هم نباید از نظر دور داشت که کارهای مهم و فراوانی در ثبت و مستندکردن جنایتهای جمهوری اسلامی در خارج از ایران و حتی در داخل ایران صورت گرفته و می گیرد و ایران تریبونال هم که امکان شهادت ده ها تن از خانواده های اعدام شدگان را در حضور وکلا و قضات ایرانی و غیرایرانی فراهم ساخت، اقدامی مهم در این راستا است.

www.bidaran.net

۱ - <http://www.irantribunal.com/farsi.html>

۲ - [/http://halifaxtheforum.org/2011-forum/participants](http://halifaxtheforum.org/2011-forum/participants)

۳ - در کتاب علیه فراموشی- نشر باران، ۲۰۰۵- تجربه های کمیسیونهای حقیقت و نیز دادرسیهای بین المللی را شرح داده ام.

حمید سمندریان و ادبیات نمایشی اروپا

علی امینی نجفی



سمندریان مرد صحنه بود و شاید اگر در کشور دیگری زندگی می‌کرد، هرگز دست به ترجمه نمی‌زد. اما او از کمبود متون خوب نمایشی در ایران آگاه بود. می‌دانست که به عنوان یک هنرمند ایرانی، وظیفه او به اجرای صحنه‌ای آثار و معرفی سبک‌های تئاتری خلاصه نمی‌شود. او ناگزیر است برای معرفی درست و بنیادی هنر تئاتر، آثار نمایشی مناسبی در اختیار دانشجویان و هنردوستان قرار دهد.

حمید سمندریان؛ ۱۳۹۱ - ۱۳۱۰

حمید سمندریان پرورده تئاتر مدرن اروپا بود. در کارنامه هنری او کارگردانی آثاری از تنسی ویلیامز و آرتور میلر، دو نمایشنامه‌نویس امریکایی، هم دیده می‌شود، اما او در اصل شیفته تئاتر اروپا بود. نخستین آثاری که پس از پایان تحصیل در آلمان و بازگشت به ایران اجرا کرد، از ژان پل سارتر و اوژن یونسکو و ژان آنوی بودند.

اما در میدان گسترده تئاتر اروپا نیز سمندریان به تئاتر آلمانی علاقه داشت. او آثار نمایشنامه‌نویسان بزرگ زبان آلمانی را می‌پسندید و در طول سالیان به ترجمه برخی از آنها دست زد. با ترجمه‌های او درام‌نویسان بزرگی مانند ماکس فریش و فریدریش دورنمات به جامعه هنری ایران معرفی شدند.

حمید سمندریان در سبک کارگردانی نیز پیرو مکتب تئاتر آلمان بود. در کارگردانی به نقش بازیگر سخت اهمیت می‌داد، بیش از هر چیز بر رهایی بازیگر از متن، تسلط او بر صحنه و انضباط سخت تأکید داشت.

حمید سمندریان در کار با بازیگران یکپارچه اخلاص و صمیمیت بود. او آزمون‌ها و آموزه‌های خود را با دلسوزی و احساس مسئولیت به شاگردان بشمار خود در آموزشگاه‌های هنری ایران منتقل کرد. شاید تربیت بازیگر مهمترین استعداد او بود.

سمندریان با دانشجویان خود رابطه‌ای نزدیک و صمیمانه برقرار می‌کرد. در اولین روز کلاس، نام دهها دانشجو را به خاطر می‌سپرد.

آنها را صمیمانه "تو" خطاب می‌کرد و همه آنها را به نام کوچک صدا می‌زد. استعداد یکایک آنها را به خوبی می‌شناخت، به زودی با آنها دوست می‌شد، در جریان زندگی شخصی آنها قرار می‌گرفت و گاه مانند مددکار یا روانکاوی مهربان پای درد دل آنها می‌نشست.

سمندریان مرد صحنه بود و شاید اگر در کشور دیگری زندگی می‌کرد، هرگز دست به ترجمه نمی‌زد. اما او از کمبود متون خوب نمایشی در ایران آگاه بود. می‌دانست که به عنوان یک هنرمند ایرانی، وظیفه او به اجرای صحنه‌ای آثار و معرفی سبک‌های تئاتری خلاصه نمی‌شود. او ناگزیر است برای معرفی درست و بنیادی هنر تئاتر، آثار نمایشی مناسبی در اختیار دانشجویان و هنردوستان قرار دهد.

بر این اساس، حمید سمندریان از آغاز بازگشت به ایران در سال ۱۳۴۰ به ترجمه رشته‌ای از آثار مورد علاقه خود دست زد. او تنها از زبان آلمانی، که بر آن تسلط داشت، ترجمه می‌کرد. همیشه به ترجمه مکرر، که از زبانی غیر از متن اصلی به فارسی برگشته بودند، بدبین بود.

فریش و دورنمات

حمید سمندریان به ویژه به آثار دو نمایشنامه نویس سویسی علاقه‌ای ویژه داشت و به ترجمه آثار آنها به زبان فارسی همت گماشت: فریدریش دورنمات (۱۹۲۱ - ۱۹۹۰) و ماکس فریش (۱۹۱۱ - ۱۹۹۱).

علاقه سمندریان به دورنمات از زمانی که او در هامبورگ (آلمان) تحصیل می‌کرد، شروع شد و تنها به آثار نمایشی این نویسنده نیز محدود نمی‌شد. سمندریان گفته است: «اولین ترجمه من از آثار دورنمات "قاضی و جلاد" بود که در دوران دانشجویی در آلمان آن را به فارسی برگرداندم و حدود سال ۱۳۷۰ در ایران به چاپ رسید.» قابل ذکر است که اثر یادشده در قالب یک رمان پلیسی است.

سمندریان کمابیش تمام نمایشنامه‌های مهم دورنمات را به فارسی برگردانده است: غروب روزهای آخر پاییز، ملاقات بانوی سالخورده، پنچری، رومولوس کبیر، بازی استریندبرگ، ازدواج آقای میسی سی پی، اقدامات وگا، همزاد، هرکول و طویل‌ه اوجیاس، فیزیکدان‌ها، فرشته‌ای به بابل می‌آید.

بیشتر این نمایشنامه‌ها را نخست خود او برای تئاتر یا تلویزیون کارگردانی کرد. برخی از آنها را نیز برای تمرین و اجرا در اختیار شاگردان خود گذاشت، که اگر به حد قابل قبولی می‌رسیدند، برای

اجرای عمومی به روی صحنه می‌رفتند.

اجراهای فراموش‌نشده

از اجراهای قابل توجه سمندریان می‌توان به دو اثر از دورنمات نام برد که او در سال ۱۳۵۱ در "تالار مولوی" (سالن نمایش وابسته به دانشگاه تهران) به روی صحنه برد. در نمایش "ملاقات بانوی سالخورده" به ویژه هنرنمایی جمیله شیخی در اجرای نقش اصلی برجسته بود.

سمندریان چندی بعد در "تالار مولوی" نمایش "بازی استریندبرگ" را کارگردانی کرد که در آن محمدعلی کشاورز بازی استادانه‌ای ارائه داد.

سمندریان سالها بعد پس از انقلاب بهمن ۱۳۵۷، هر دو اثر را بار دیگر به روی صحنه برد، اما چه بسا گیرایی اجراهای اول را نداشتند. در سال ۱۳۸۶ اجرای تازه از "ملاقات بانوی سالخورده" را به یاد و خاطره جمیله شیخی تقدیم کرد.

سمندریان در سال ۱۳۷۸ نمایشنامه "بازی استریندبرگ" را نیز بار دیگر در "سالن چهارسوی تئاتر شهر" به روی صحنه برد. در این اجرا رضا کیانیان، احمد ساعتچیان و هما روستا بازی داشتند.

حمید سمندریان به کارهای نمایشی ماکس فریش نیز علاقه داشت و چند نمایشنامه او را به فارسی برگرداند: "خشم شدید فیلیپ هوتس"، "آندورا، سانتاکروز و..."

او در سال ۱۳۴۶ با ارائه اجرایی نو و به یادماندنی از "آندورا" نوشته ماکس فریش، تماشاگران ایرانی را با آخرین دستاوردهای صحنه‌ای تئاتر اروپا آشنا کرد. در این اجرا سعید پورصمیمی در ایفای نقش اصلی (آندری) بازی دلنشینی عرضه کرد.

سایه بلند برتولت برشت

از میان نمایشنامه‌های بی‌شمار برتولت برشت، به نظر می‌رسد که حمید سمندریان به نمایشنامه "دایره گچی قفقازی"، که درونمایه آن از داستان‌های شرقی برآمده است، علاقه‌ای خاص داشت. او این نمایشنامه را به فارسی ترجمه کرد و آن را به روی صحنه برد.

ویژگی اصلی ترجمه‌های سمندریان، زبان تئاتری آنهاست. او در تربیت

بازیگر به فن بیان سخت اهمیت می‌داد و طبعاً کارهای نمایشی را به گونه‌ای ترجمه می‌کرد که اجرای متن و ادای گفت‌وگوها برای بازیگران راحت و آسان باشد.

سمندریان خود را نویسنده و ادیب نمی‌دانست. در ویرایش ترجمه‌های خود همواره از یاری دوستان صاحب‌نظر بهره می‌برد. او برای تنظیم اشعار دو متن نمایشی از همکاری فروغ فرخزاد برخوردار شد: "دایره گچی قفقازی" و "ملاقات بانوی سالخورده". فروغ در سفر خود به آلمان در اواخر سال ۱۳۳۶ تا حدی آلمانی آموخته بود. او به یاری برادر خود قطعاتی از شعر آلمانی را به فارسی ترجمه کرده است.

آرزویی که برآورده نشد!

"زندگی گالیله" از مهمترین آثار برشت است که آن را در سال ۱۹۳۹ در زمان تبعید در دانمارک نوشت. نمایش نخست در شامگاه نهم سپتامبر سال ۱۹۴۳ در زوریخ به روی صحنه رفت. برشت در سال ۱۹۴۵ "زندگی گالیله" را با بازی چارلز لافتون، بازیگر نامی تئاتر و سینمای آمریکا، در نیویورک به روی صحنه برد. برشت این اثر را یک "قطعه اپیک" دانسته است و نه اثری نمایشی.

مضمون اصلی نمایشنامه "زندگی گالیله" تضاد قدرت و دانش است. نمایشنامه، بی آن که پاسخ روشنی داشته باشد، این پرسش را مطرح می‌کند که دانشمندان (به طور کلی اهل فکر و خرد) در زمانه عسرت و در برابر فشار بیرحم و خشن قدرت چگونه رفتار کنند تا هم جان سالم به در برند و هم وجدان آنها در امان بماند.

سمندریان به این نمایشنامه برشت عشق می‌ورزید و سخت مایل بود که آن را به عنوان "وصیت‌نامه هنری" خود به روی صحنه ببرد، اما او این آرزو را با خود به گور برد.

سمندریان که متنی تازه از "گالیله" فراهم آورده بود، از سال ۱۳۶۰ خورشیدی تلاش خود را برای کارگردانی این اثر شروع کرد. او تا یک دهه برای اجرای نمایش تلاش کرد و به هر دری زد. او برای اجرا طرح‌های گوناگونی تهیه دید و با بازیگران جلسات متعدد تمرین گذاشت. مقامات "فرهنگی" بارها به او قول همکاری دادند. از جمله در سال ۱۳۶۹ حتی سالنی برای اجرای نمایش تعیین شد، اما پس از چندی کار متوقف ماند.

گفته می‌شود که سمندریان تا آخرین روزهای زندگی بر متن و اجرای

اثر بزرگ برشت کار می‌کرد، در خانه خود با بازیگران تمرین می‌کرد و هنوز امید به اجرای آن را از دست نداده بود.

حمید سمندریان تجارب زندگی شخصی و هنری خود را در کتابی به عنوان "صحنه زندگی من است" شرح داده است، که گفت‌وگوی طولانی افسانه ماهیان را با او در بر دارد. این کتاب در ایران از سوی "نشر قطره" منتشر شده است.

برگرفته از تارنمای □□ □□

بیانیه جمعی از اعضای جمعیت دفاع از کودکان کاروخیابان

جمعیت دفاع از کودکان کار و خیابان

ما به عنوان جمعی از اعضای جمعیت دفاع از کودکان کار و خیابان ضمن دفاع از حق برگزاری آزادانه ی مجمع و نشست برای هر نهاد مردمی دستگیری دوست و همکارمان علیرضا عسگری را به شدت محکوم می کنیم و خواهان آزادی بی قید و شرط وی و دیگر کارگران دستگیر شده در واقعه ی مذکور هستیم.

در شرایطی که مسایل معیشتی، اجتماعی و اقتصادی روز به روز رو به وخامت می روند برخورد نیروهای امنیتی با فعالان عرصه های مختلف عمل اجتماعی اعم از فعالان حقوق کارگران، زنان، کودکان، دانشجویان و اقلیت ها خصمانه تر شده است. این در حالی است که به گواه هر ناظر بی طرف فعالان اجتماعی همه ی توان خود را در جهت بهبود شرایط جامعه صرف می کنند.

علیرضا عسگری، فعال کارگری، فعال حقوق کودک و هم چنین از اعضای جمعیت دفاع از کودکان کار و خیابان، روز جمعه مورخ ۲۶ خرداد ۹۱ به هنگام شرکت در مجمع عمومی سالیانه ی یک نهاد مدافع کارگران بوسیله ی نیروهای امنیتی دستگیر شده است و هم اکنون نیز در کرج زندانی است.

ما به عنوان جمعی از اعضای جمعیت دفاع از کودکان کار و خیابان ضمن دفاع از حق برگزاری آزادانه ی مجمع و نشست برای هر نهاد مردمی دستگیری دوست و همکارمان علیرضا عسگری را به شدت محکوم می کنیم و خواهان آزادی بی قید و شرط وی و دیگر کارگران دستگیر شده در واقعه ی مذکور هستیم.

جمعی از اعضای جمعیت دفاع از کودکان کار و خیابان

اسامی امضاکنندگان به ترتیب حروف الفبا:

شایان اصانلو/ نفیسه اعتضادی/ مریم امیرآبادی/ مهدی آمیزش/ بشیر احسانی/ علی بنی هاشمی/ مریم بهرامی/ مهیا بهرامی/ یاشار پورخامنه/ جیران پیله وری/ فرهاد تهرانی/ آرش زمانی فراهانی/ یاسمن سرهنگی/ انسیه سلمانی/ پاشا شاکر/ محسن شرقی/ سعید شیرزاد/ نادر طالبی/ شیدا عسگری/ حکیمه غربانی محمد غزنویان/ طاهره فاضلی/ نسیم فروردین/ بابک قائم/ نغمه قانونی/ مهرگان قدوسی/ محمد مفید/ معصومه هاشمی

اطلاعیه ی کارگران نویسندگان ایران

به مناسبت درگذشت حمید سمندریان

برای اولین بار نمایشنامه ی "دوزخ" نوشته ی ژان پل سارتر را به فارسی برگرداند و به صحنه برد. همزمان، نمایشنامه های متعددی از نویسندگان معاصر اروپایی چون ماکس فریش، دورنمات، ژان هانوی و . . . را ترجمه کرد و به اجرا درآورد و از نخستین معرفان برتولت برشت نویسنده ی بزرگ آلمانی بود.

حمید سمندریان (۱۳۱۰-۱۳۹۱) کارگردان، فیلم ساز، مدرس و مترجم حوزه ی تئاتر و هنرهای نمایشی درگذشت.

با کمال تاسف از درگذشت حمید سمندریان، که بالغ بر چهار دهه در عرصه ی تئاتر ایران فعالیت مستمر داشت، باخبر شدیم. او پس از تحصیل رشته ی مهندسی در آلمان به فراگیری رشته ی تئاتر پرداخت و از همان ابتدای بازگشت به کشور در دانشکده های تئاتر شروع به تدریس

کرد. برای اولین بار نمایشنامه‌ی "دوزخ" نوشته‌ی ژان پل سارتر را به فارسی برگرداند و به صحنه برد. همزمان، نمایشنامه‌های متعددی از نویسندگان معاصر اروپایی چون ماکس فریش، دورنمات، ژان هانوی و . . . را ترجمه کرد و به اجرا درآورد و از نخستین معرفان برتولت برشت نویسنده‌ی بزرگ آلمانی بود. سمندریان آرزوی اجرای "زندگی گالیله"ی برشت را داشت اما هرگز "اجازه"ی اجرا نیافت. همچنین، آخرین نمایشنامه‌ای که برای اجرا آماده کرده بود، همین یک ماه پیش، مشمول سانسور مرکز هنرهای نمایشی قرار گرفت و "غیرقابل اجرا" اعلام شد.

کانون نویسندگان ایران درگذشت این هنرمند مستقل را به خانواده‌ی او، اهالی تئاتر ایران و جامعه‌ی فرهنگی آزادی‌خواه تسلیت می‌گوید.

کانون نویسندگان ایران

۲۳ تیر ۱۳۹۱